

۳ خرداد (۱ رجب)

۴ خرداد (۲ رجب)

۱۲ خرداد (۱۰ رجب)

۱۴ خرداد

ولادت امام محمد باقر (علیه السلام)

شب ليله الرغائب

ولادت امام محمد تقی (علیه السلام)

رحلت امام خمینی (ره)



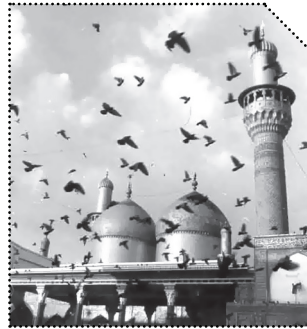
با اهل خانه، خدمتگزاران، غلامان و نزدیکانش رفتاری شایسته و نیکو داشت؛ اما یکی از نزدیکانش او را بسیار آزار می‌داد. حضرت برای آن شخص، دعا می‌کرد و از پروردگار طلب مغفرت بسیار می‌نمود. بعضی از یاران امام، از این کار او متعجب شده و دوست داشتند به علت شفقت‌های امام پی ببرند.

نزد امام محمد باقر (علیه السلام) رفتند و پرسیدند: «چرا برای او طلب مغفرت می‌کنید در حالی که او به شما ظلم بسیار می‌کند؟»

امام باقر (علیه السلام) با لبخند فرمود: «من نسبت به غلامم بسیار بردبارم. بر تلخ‌تر از حظل هم صبر می‌کنم. هر کس صبور باشد، به درجه صائمان نمازگزار و شهیدان در رکاب پیامبر خدا نائل می‌شود.»

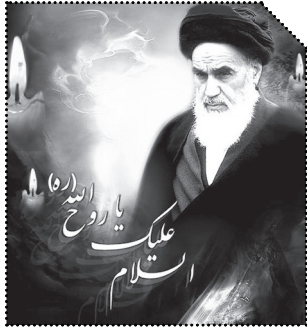


«ماه رجب را ریسمانی میان خود و بندگانم قرار داده‌ام. هر کس به آن چنگ بزند، به وصال من می‌رسد. ماه (رجب)، ماه من، بنده من و رحمت، رحمت من است. هر که در این ماه مرا بخواند، اجابتش کنم و هر که حاجت آورد، عطایش کنم.» خدای مهربان، ما را به این ماه دعوت کرده و امشب، شب آرزوهاست. درهای رحمت الهی باز است و منتظر ما! دستانت که بالا رفت، ما را نیز به یاد بیاور!



در مناجات خویش اشک می‌ریخت. تمام تنش می‌لرزید. دستانش را تا آن‌جا که می‌توانست بالا می‌برد. صدای هق‌هق گریه‌اش سکوت خانه را می‌شکست و کلمات بر زبانش جاری می‌شد: «خدایا! به درستی که ظلم و ستم بندگان، در گستره زمینت جایگیر شده است. تا جایی که؛ عدل و داد را کشته، راه‌ها را بریده، حق را نابود ساخته، راستی را از میان برده، نیکی را پنهان نموده، شر و بدی را پدیدار کرده، چراغ تقوا را خاموش ساخته، هدایت را از میان برداشته، خیر و نیکی را دور کرده، شر و بدی را استوار نموده، فساد را پرورش و جور و ستم را گسترش داده، دشمنی را تقویت کرده و تعدی و تجاوز را از حد گذرانده است.

خدایا! پروردگار! این همه را، جز قدرت قاهره‌ات، برطرف نسازد و غیر از منت تو بر بندگان، پناه‌شان ندهد. پروردگار! ظلم و ستم را ریشه‌کن فرما و قلعه‌های زور و تجاوز را متلاشی ساز و بازار منکر را از رونق ببنداز و ناهیان از منکر را عزیز و محترم گردان و ریشه بپادگران را برکن و پس از ازدیاد و کثرت، به آن‌ها لباس هلاکت و نقصان بپوشان.»



شیخ مشغول وضو گرفتن بود که امام خمینی (ره) از کنارش رد شد و نگاهی به شیر آب افتاد که باز بود و صدای شرشرش می‌آمد.

امام نگاهی به شیخ کرد. جلوتر رفت. روبروی او ایستاد و گفت: «آقای عبدالعلی قرهی! حاج شیخ! پیغمبر با سه مشت آب (غرفه) وضو می‌گرفت. این چه وضو گرفتی است؟»

شیخ شیر آب را بست و تا آخر عمر این درس امام را فراموش نکرد.



ولادت مولی علی (علیه السلام)



چه نماز پی/عتکاف بردارد
چه ذوالفقار به عزم مصاف بردارد
علی، حقیقت روز است و هیچ جایز نیست
که در مقابل شب، انعطاف بردارد
دوسوی این کره هر یک قلمرویی دارند
نشد جدایی شان/اتلاف بردارد
شبه خواب کر، سطحی است و زود گنر
کسی که دست از این/اختلاف بردارد
دوباره مثل علی، زاده می شود؛ اما
اگر دو مرتبه کعبه شکاف بردارد
اگر که حرمت مولا نبود، ممکن بود
خدا ز خلق خود امر طواف بردارد
علیرضا دهقانیان



شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام)



مرد، ایمان محکمی داشت. نزد
حضرت آمد و از او کمک خواست.
امام لبخندی زد و فرمود: «از تو
سئوالی می کنم. اگر درست جواب
دادی، ده برابر خواستهات را می دهم؛
اگر اشتباه کردی، آن چه خواستی را
خواهم داد.» مرد قبول کرد. حضرت
پرسید: «اگر بگویند هر چه بخواهی
در دنیا به تو می دهیم، در این
صورت چه می خواهی؟»
مرد پاسخ داد: «اگر چنین شود، تقیه
در دین و توفیق ادای حقوق برادران
دینی ام را می خواهم.»
حضرت پرسید: «محبت اهل بیت را
نمی خواهی؟»
مرد با رضایت بسیار گفت: «این
نعمت را دارم و خدا را شکر گزارم.
آن چه ندارم و روزی ام نشده را
می خواهم.» حضرت که به مرد
و ایمانش مطمئن بود، با صدای
بلندی فرمود: «احسن!»
سپس دستور داد دو هزار درهم برای
سرمایه کسب و کار به مرد بدهند؛
در حالی که او، تنها صد درهم
تقاضا کرده بود.



مبعث حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)



خداوند در سوره احزاب آیات ۴۵ تا
۴۶ فرمود: «ای پیامبر! تو را گواه و
نوید دهنده و هشدار دهنده فرستادم
که به فرمان خدا (مردم را) به سوی
او دعوت کنی و چراغی روشنی
بخش باشی.»
رسالت، بار سنگینی بود؛ اما حضرت
محمد (صلی الله علیه و آله) با تمام توان و با توکل
به پروردگار، در این راه گام نهاد.
او چراغی روشن در تاریکی جهل
بود؛ اما افسوس که سوختنش را
نفهمیدند.
سوخت و فرمود: «داستان من و شما،
همانند مردی است که آتشی [برای
گرمابخشی و روشنایی] افروخته
است... پروانه ها در آن می افتند و
او سعی می کند آن ها را حفظ کند.
من کمربندتان را می گیرم تا در
آتش [دوزخ] نیفتید و شما از دستم
می گریزید.»
کلمه به کلمه این جملات، درد
دارد و سوختن. کافی است سوختن
خودت را حس کنی تا پدر بودن
پیامبر را لمس کنی!



شهادت مصطفی چمران



مرد عصبانی بود و کلافه. روبروی
مصطفی ایستاد. صورتش سرخ شده
بود و دست هایش می لرزید.
گفت: «دکتر! شما هر چه دستور
می دهی، هر چه سفارش می کنی،
جلوی شما می گویند چشم؛ اما
بعد انگار نه انگار. هنوز تسویه ما
را نداده اند. ستاد رفته زیر سؤال.
می گویند شما سلاح گم کرده اید.
خطایش را خودشان مرتکب می شوند
و گناهش را گردن شما می اندازند.»
دکتر با آرامش بسیار گفت:
«عزیز جان! دلخور نباش. زمانه
نابسامانی است. مگر نمی گفتند
چمران «تل زعتر» را لو داده؟ حالا
بگذار بگویند حسین مقدم هم سلاح
گم کرده.»
آتش خشمش فرو نشست.

